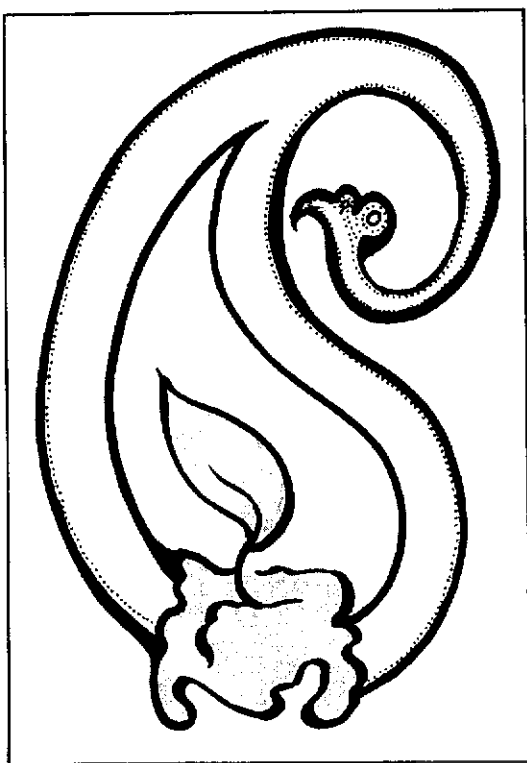


ظفرخان در دیوان صائب

خسرو احتشامی هونه گانی*

میان این همه نازک طبیعتان صائب
منم که شعر ظفرخان پسند می گویم



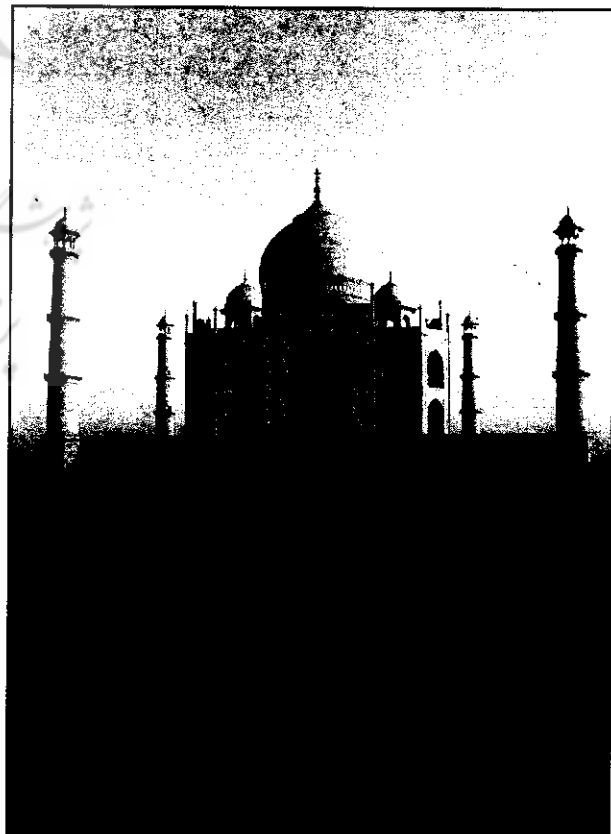
هنرمندان ایرانی از هر رشته‌ای همگام با مردانی کارآزموده در سیاست و کشورداری، همایون را همراهی می‌کردند که همگی در هند اقامت گزیدند و به مقامات بالای دولتی رسیدند، مثل خاندان آصف‌الدوله برادر نورجهان بیگم که دخترش ممتازمحل سوگلی محبوب شاه جهان بود و تاج محل به خاطر این عشق و با مایه‌های هنر اصیل ایرانی پدید آمد. خاندان ابوالفتح گیلانی، خاندان محمد بایرام بدخشان ملقب به خان خانان، خاندان زمان خان و خاندان خواجه ارجاسب و خاندان خواجه غیاث‌الدین محمد اعتمادالدوله و خاندان رکن‌السلطنه خواجه ابوالحسن تربتی که نه تنها آداب و رسوم ایرانیان را گسترش می‌دادند، بلکه پناهگاه امن هنرمندانی بودند که از خاک ایران به علل گوناگون به هند مهاجرت می‌کردند. ظفرخان فرزند همین خواجه حسن تربتی است که در سال هزار و سیزده هجری در همان سامان متولد شد و در جوانی به جای پدر صوبه دار کابل گردید و در ایام سلطنت شاه جهان به مناصب شش هزاری رسید و حکومت خطه کشمیر را پس از مرگ پدر به او تفویض کردند. ظفرخان مردی بود هنرمند، هنرشناس و هنرپرور که به همنشینی و دوستی با اهل دل رغبت فراوان داشت، دانشمندان را

* - شاعر و پژوهشگر ادبی.

وقتی برای نخستین بار در بهار سال پنجاه و یک شمسی در کنار رود جمنا افسون زده تاج محل بودم فکر نمی‌کردم که با آمیزه‌ای از سنگ و گل روبه‌رو هستم، به غزل می‌اندیشیدم با تمام لطافت‌هایش. در ایام چند ساله تحصیل که سرانجامی هم نیافت، با آنکه مقیم شهر پونا بودم در هر مجالی که می‌یافتم به دیدار این عروس معماری شرق می‌رفتم و باز هم ساعتها خویشتن را گم می‌کردم. به راستی تماشای پری‌وار این رؤیای جمال و تبلور خیال فرصتی برای خودآگاهی باقی نمی‌گذاشت. در پس پیراهن این بانوی بهشتی که در میان یکی از زیباترین باغهای جهان قد برافراشته بود، روح هنر ایرانی پنهان بود. نه تنها این آرامگاه که به فرشته‌ای سپیدپوش می‌مانست شیوه‌ای ایرانی داشت، بلکه باغی که آن را در سینه می‌فشرد به سبک باغهای ایرانی ساخته شده بود. هنگامی که تصویر این پری‌شاهدخت معماری در آب استخر می‌افتاد مرا به یاد اصفهان و تصویر چهلستون می‌انداخت. درست است که معماران کشورهای دیگر هم به فرمان شاه جهان در ساخت و صورت آن شریک بودند؛ اما جوهر هنری و آب و رنگ شمایل این ساختمان، تباری ایرانی داشت و به زمانی می‌رسید که همایون پادشاه به پشتیبانی شهریار صفوی به هند بازگشت و بر مسند پادشاهی نشست. در این سفر شاهانه یا مسافرت دست‌نشانگی گروه بزرگی از

می‌نواخت و به شاعران دلبستگی شگفت نشان می‌داد. نه فقط شعر می‌سرود، بلکه در خوشنویسی زبانزد دولت‌مردان شاه‌جهان بود. در بخشندگی و سخاوت نظیر نداشت. در سخندانی گوی سبقت از اقران و هم‌مسلمانان می‌ربود و در حسن صفات و همت ذات و پاکیزگی وضع، به تصریح تذکره‌نویسان معروف و مشهور بود. در بزم شاعرانه چراغ انجمن می‌شد و به نکته‌سنجی و نکته‌گیری زبانزد همه شاعران و استادان سخن بود. با ظرافت تمام به نقد اشعار می‌پرداخت. ابیاتی که دوست دیرینه و شاعر نامور استاد محمد قهرمان در صیادان معنا از او انتخاب کرده‌اند در مجموع از درونمایه‌ای لطیف و دلنشین بهره‌مندند. تشبیهات، ترکیبات و هماهنگی واژه‌ها از همان روشنی و لذت‌بخشی و گیرایی سبک نو، البته در کمیت و کیفیت معتدل برخوردار است.

تصویرها با آنکه از انفجارهای ذهنی و غافلگیری‌های بدیع و بی‌سابقه فکری شاعران بزرگ این مکتب خالی است، اما تناسب‌ها و تقارن‌های طرز نو با هنرمندی و سادگی در کنار هم مجموعه‌ای گوش‌نواز به وجود می‌آورند. گاه‌وبی‌گاه پرواز خیال در پاره‌ای از ابیات یادآور همصحبتی و همنشینی ظفرخان با



پیشاهنگان بزرگ سبک اصفهانی است که یا به صورت اقتراح و طرح و یا به شکل توارژد تصویری در دیوان او حضور یافته‌اند. تأثیر زبان صائب و کلیم را بر این مشوق شعر نباید فراموش کرد. هرچند توقع وسعت خیال، تصویر و مضمون و اندیشه در ابیات ظفرخان توقعی خردمندانه نیست؛ اما فضای اشعار او از هوای معانی بلند، مضامین رنگین و تازه‌گویی هم تهی نمانده است. خان هرگز ادعای شاعری نداشته در هیچ تذکره‌ای هم به چنین ادعایی اشارتی نرفته؛ ولی نام او همواره در ردیف دوستداران شعر و هنر و اهل ذوق آمده است. کلیت مضامین غزل‌های او هم بر این بی‌ادعایی شاهدهی است ظریف: نچیدن گل ناشکفته، کوچه‌گردی زلف، مستانه به عدم رفتن، ساختن دل با شانه، جا نیافتن خیال در دل عاشق، حرف بلند را بر سر دار گفتن، از سبزه تیغ بر کمر گل بستن، تشنه بازگشتن از چشمه کوثر، کوتاه کردن قصه جان، به عدم رفتن مردم از تنگی جهان، رسیدن به خدا از نشئه جنون، فتنه در زیر سر پیمانانه دیدن، تهیدست بودن شانه، شیشه به طاق توبه گذاشتن و مضامینی از این دست، شعر ظفرخان را با آنکه مدام با کلیم و صائب و قدسی هم‌مشرّب بوده ناخواسته به وقوع‌گویان عصر صفوی نزدیکتر می‌کند تا به سبک طرز نو. البته با همه سادگی و بی‌پیرایگی و احیاناً عادی بودن مضمون‌ها در همین ابیات هم اشتیاق به نوآوری، تازگی و عطش مضمون‌یابی خود را نشان می‌دهند. بسیار طبیعی است که نشست با شاعران و اندیشمندان نامور عصر که در دربار پادشاه مترنم غزل می‌شدند و ظفرخان گاه‌وبی‌گاه افتخار میزبانی آنان را داشت، بر خود او که از ذوق و شوق غزل‌پردازی لبریز بود، تأثیر ناگزیر می‌گذاشت. ظفرخان اگر می‌خواست هم نمی‌توانست از تأثرات و انفعالات فکری و روحی که این دسته از شاعران بر او تحمیل می‌کردند برکنار بماند، لذا با انباشته شدن این همه لطافت و ظرافت در حوضچه ذهن سرریز آن به صورت ابیات پراکنده یا غزل‌های پیوسته خودنمایی می‌کرد. کدام هنرمندی است که در چنین شرایط نادری نخواهد در جست‌وجوی افقی تازه گام بردارد و دریچه‌ای هرچند کوچک به کوچه ناشناخته‌ها باز کند. این بود که وقتی از صائب می‌شنید:

بهار عمر ملاقات دوستداران است

چه حظ برد خضر از عمر جاودان تنها

می‌سرود که:

نه باده هست به جامت نه خون دل ای خضر

بگو که حاصلت از عمر جاودانی چیست

حضرت مولانا صائب که حتی امروز هم می‌تواند مرشد و مقتدای نوپردازی سخن باشد در سال هزار و سی و چهار قمری به شهر کابل رسید و با ظفرخان ملاقات کرد، مدت سه سال به مصاحبت ظفرخان مفتخر بود. در سال هزار و سی و هفت به اتفاق خان به پایتخت رفت و به پادشاه معرفی شد، دوباره همراه ظفرخان عزم سفر کرد و هنگامی که به شهر برهانپور رسید به نوشته تذکرة‌های عصر شنید که پدر پیرش در جست‌وجوی فرزند به هند آمده است. به پایتخت بازگشت پدر را ملاقات کرد و همراه پدر در رکاب ظفرخان به کشمیر برگشت و از آن شهر به ایران مراجعت کرد. ظفرخان مقام صائب را بیشتر از هر دولتمرد دیگری دریافته بود، تازه‌گویی‌های صائب را می‌پسندید و شیوة او را حداقل در صورت شعر تقلید و تتبع می‌کرد. می‌فهمید که در گستره ادبیات پارسی ستاره‌ای درخشیدن گرفته است و چندی نمی‌گذرد که نام‌آورترین گوینده زمان خواهد شد. این بود که با سرافرازی و افتخار می‌سرود:

طرز یاران پیش احسن بعد از این مقبول نیست

تازه‌گویی‌های او از فیض طبع صائب است
ظفرخان چنان با صائب درآمیخته بود که جدایی آنان را مشکل می‌ساخت و آنچنان روابط و تعلقات این دو با هم زیاد شده بود که نام صائب و ظفرخان را توأمان می‌بردند. به دستور خان در جنگی که اشعار منتخب صائب و یاران او را به خط خوش نوشته بودند، تصویری از شاعر را هم کشیده بودند که به غایت زیبایی و هنرمندی بود. بنا به نوشته خود ظفرخان در مقدمه دیوانش از هیجده سالگی به سرودن شعر پرداخته و کلیم کاشانی ماده تاریخی برای این ایام سروده است: «نوباوه بوستان فکر احسن چید» که هزار و بیست و چهار می‌شود. نصرآبادی خاطرات خوش مولانا صائب را که از ایام مصاحبت ظفرخان تکرار می‌کرده ذکر می‌کند و می‌نویسد که از صفات ممتاز ظفرخان همواره نقل بسیار می‌کرد. صائب با صمیمیت و گرمی بارها ظفرخان را در غزلیات ارجمندش ستوده است. این ستایش‌ها از سوی شاعری بی‌نظیر چون او خاطرة شاه‌شجاع و حافظ را در اذهان زنده می‌کند. مگر نه اینکه در جمع دوستان شاعر فقط او بود که شعر ظفرخان‌پسند می‌گفت و به فطرت خان اقتدا می‌کرد و در سخاوت و شجاعت حتی ظفرخان را از خان خانان بزرگتر و برتر می‌شمرد و صائب بال شهرت خود را مدیون او می‌دانست و این برای جوانی

بلندآوازه چون او حقیقتی بود، لذا نام ظفرخان را چون ذکری قدسی مدام زیر لب داشت. صائب از این می‌کده فیض برده بود، می‌دید هر کس در هند به نام و آوازه‌ای رسیده است دست نوازش ظفرخان او را نواخته پس جای شگفتی نبود که این همه او را دوست می‌داشت و در فهم سخن هم این دولتمرد جوان را با حکمت‌سرایان یونان در تقابل می‌دید. حتی در یگانگی و یکدلی طرز تازه خود و معنی و مفهوم ذاتی شعر در تمثیل، تمسک به ظفرخان می‌جست و کلاه‌گوشه به خورشید و ماه می‌شکست، تا مدحگر چنین رادمردی باشد. همه این تعریف‌ها و تمجیدها به علت دوستی و همجانی بود که شاعر جوان با ممدوح داشت، این همزبانی‌ها تا لحظه مرگ از خاطر صائب زده نشد. با آنکه به مسلک‌الشعرا سی شهریار صفوی سرافراز گردید و غزلهایش را چون ورق زر دست به دست به کشمیر، ترکستان، عثمانی و فرنگ به رسم تحفه می‌بردند و دیوانش را هم‌تراز با حماسه جهانی فردوسی با هدایای گرانسنگ و قرآن‌های مرصع برای دوست و دشمن می‌فرستادند، اما وفاداری به خواجه دیرین و مراد روزگار جوانی به قوت و قدرت خود باقی ماند و این از خلق و خوی اولیاگونه صائب بود، چراکه مقید به تقوا، پرهیزگاری و ترک لذات و شهوات بود و عاشق همیشه حریم خاکساری و افتادگی. صائب می‌توانست غزلهایی را که با نام و یاد ظفرخان تحریر کرده بود یا از دیوان حذف کند و یا برای مصلحت دید دولتمردان صفوی که با عزت و حشمت او را قرین ساخته بودند به نوعی تغییر دهد؛ ولی هرگز به این شیوة ناپسند و ناجوانمردانه که در طبقه پیشین شاعران رواج داشت دست نیازید و تا روزهای آخرین عمر، هرگاه فرصتی می‌یافت در جمع شاگردان و دوستان بزرگ‌منشی‌های این مراد سالهای جوانی را مکرر یادآوری می‌کرد. بسیاری از گویندگان طراز اول و متوسط ادب پارسی در دیوان ارجمند صائب سهمی یافته‌اند، مثل حافظ که نامش ۸۶ بار در غزلها ذکر گردیده و نگارنده در سال ۱۳۶۶ در جلد هفتم حافظ‌شناسی با عنوان «حافظ در دیوان صائب» به چاپ رسانده‌ام. مولوی ۷۱ بار، عطار ۶ بار، سعدی ۹ بار و گویندگان دیگر از ۵ تا یک‌بار، سهم ظفرخان در این میان ۲۲ غزل است که در دیوان صائب به تصحیح استاد محمد قهرمان با حروف درشت نمایانده شده‌اند. محتوای این غزلها ارادت شاعری است آزاده به دولتمردی کریم و فهیم که زندگی را در خدمت هنرمندان صرف می‌کرد و موجب رواج متاع سخن می‌شد.

- فکر من همچو ظفرخان همه باشد به صواب
صائب از مبدأ فیاض خطابم دادند
ج ۴، ص ۱۶۹۳
- تا بود عمر چرا مدح ظفرخان نکنم
که از این می‌کده فیض شرایم دادند
همان صفحه
- تلاش نام کند هر که در جهان صائب
سخن ز مدح ظفرخان نیکام کند
ج ۴، ص ۱۸۹۷
- صائب سخن به بزم ظفرخان چه می‌بری
حکمت کسی به خطه یونان نمی‌برد
ج ۴، ص ۱۹۵۲
- صائب دری به روی من از فیض وا شود
روزی که نامه‌ای ز ظفرخان به من رسد
ج ۴، ص ۱۹۶۵
- با آنکه حق اوست ادا فهمی سخن
صائب به شعر همچو ظفرخان نمی‌رسد
ج ۴، ص ۱۹۷۸
- صائب چو شوم گرم به توصیف ظفرخان
از خامه من بال سمندر بگریزد
ج ۴، ص ۲۱۰۷
- نسبت معنی به لفظ تازه صائب
همچو ظفرخان بود به خطه کشمیر
ج ۵، ص ۲۲۹۸
- چگونه جان برم از جور آسمان صائب
اگر نه لطف ظفرخان شود هوادارم
ج ۵، ص ۲۷۶۸
- میان این همه نازک طبیعتان صائب
منم که شعر ظفرخان پسند می‌گویم
ج ۵، ص ۲۷۹۸
- تا اقتدا نمودیم بر فطرت ظفرخان
چون فکرهای صائب پیوسته بر صوابیم
ج ۵، ص ۲۸۸۱
- خان خانان را به بزم و رزم صائب دیده‌ام
در سخا و در شجاعت چون ظفرخان تو نیست
ج ۲، ص ۶۵۲
- که را داریم ما غیر ظفرخان در جهان صائب
نهال آرزوی ما در اینجا پر برون آورد
ج ۳، ص ۱۴۰۸
- چه سان شکر ظفرخان را نسامم ورد خود صائب
که حق عرش پروازی به بال شهرتم دارد
ج ۳، ص ۱۴۲۴
- قبله ارباب معنی کعبه اهل نیاز
آن که آمد از فلک او را ظفرخانی خطاب
ج ۶، ص ۳۶۲۲
- بهار جود ظفرخان صبح پیشانی
که سرخ رو ز گل اوست لاله‌زار سنت
ج ۶، ص ۳۶۲۴
- هر که چون من از ظفرخان یافت فیض تربیت
می‌رسد گر در سخن دعوی سحانی کند
ج ۶، ص ۳۶۲۴
- تکلف بر طرف این قسم ملکی را به این رتبت
سپهداری چو نواب ظفرخان بود در کارش
ج ۶، ص ۳۶۲۷
- بهار عدل ظفرخان که می‌کند لطفش
شکسته‌بندی دل‌های مستمند حزین
ج ۶، ص ۳۶۲۸
- بهار عدل ظفرخان که وقت پرسش و داد
نهد ملایمتش پنبه بر دل ناسور
ج ۶، ص ۳۶۳۰
- کلاه گوشه به خورشید و ماه می‌شکنم
به این غرور که مدحتگر ظفرخانم
ج ۶، ص ۳۶۳۲
- محمود روزگار ظفرخان که همچو او
دریادلی نشان ندهد چشم روزگار
ج ۶، ص ۳۶۳۴
- جوهری را که ظفرخان نبود جوهری‌اش
نشمارندش ارباب خرد سنجیده
ج ۶، ص ۳۳۰۹

منابع

- دیوان صائب، با مقدمه استاد امیری فیروزکوهی، انتشارات خیام، تهران، ۱۳۴۵.
- دیوان صائب تبریزی، شش جلد، به کوشش استاد محمد قهرمان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۵.
- دیوان کلیم همدانی، با مقدمه و تصحیح و تعلیقات استاد محمد قهرمان، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۹.
- ریکاردو زیپولی، چرا سبک هندی در دنیای غرب باروک خوانده می‌شود، دفتر باستان‌شناسی انجمن فرهنگی ایتالیا، تهران، ۱۳۶۳.
- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، جلد پنجم، بخش یکم، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، تهران، ۱۳۶۲.
- گلچین معانی، احمد، فرهنگ اشعار صائب، جلد اول مقدمه، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۴۴.
- گلچین معانی، احمد، کاروان هند، جلد اول، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۹.
- فخرالزمانی ملا عبدالنبی، تذکره میخانه، تصحیح استاد احمد گلچین معانی، انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۶۷.
- نصرآبادی، میرزا طاهر، تذکره نصرآبادی، تصحیح استاد وحید دستگردی، انتشارات فروغی، تهران، ۱۳۵۲.
- نیازرمانی، سعید، حافظ‌شناسی، جلد هفتم (حافظ در دیوان صائب)، تهران پازنگ، ۱۳۶۶.